

پیش‌خوانی

حاشیه‌ای بر انتشار اثر تاریخی خاطرات دکتر حسن حبیبی از امام موسی صدر

روایت «دیدار درپاریس»

■ **پدرام الوندی**



چهارماه پیش از فوت ایشان انجام شد. مصاحبه‌ای کوتاه (حدود یک ساعت و نیم) که به درخواست گروه تاریخ شفاهی مؤسسه فرهنگی – تحقیقاتی امام موسی صدر صورت گرفت و دکتر حبیبی با وجود بیماری و مشکلات ناشی از آن، اعضای گروه را در محل بنیاد ایران‌شناسی به حضور پذیرفت و برای ساعاتی، به‌مرور خاطرات و ناگفته‌های خود از امام موسی صدر، دکتر شریعتی و شهید چمران در پاریس و برخی از مسائل مربوط به پرونده ربودن امام موسی صدر در تهران پرداخت.

آنان که تاریخ‌شفاهی انقلاب اسلامی و ایران برایشان دغدغه‌ای جدی است و آن را دنبال می‌کنند، شاید بدانند که مردم دکتر حبیبی از جمله کسانی بود که همواره از بیان خاطراتش از دوران انقلاب و مسئولیت برهیزی می‌کرد. به سبب همین سکوت طولانی، برای تاریخ‌نگاران، روزنامه‌نگاران و علاقه‌مندان به سیاست، همواره در حاله‌ای از ابهام قرار داشت.از سوی دیگر این ابهام ملاحظات اخلاقی و فرهنگ‌مدارانه‌ای بود که او در بیان خاطراتش لحاظ می‌کرد. در همین مصاحبه کوتاه نیز که در نشریاتپبماری و دوران نقاشت پس از یک دوره بستری صورت گرفت، مطابق روایی که از ایشان سراغ داشتیم، تنها اجازه ضبط صدا را یافتیم و در برابر درخواست فیلمبرداری از مصاحبه، با مطالبیه گفت که «قیافه من به فیلم نمی‌خورد».

مصاحبه‌با حضور سرکار خانم جورا صدر، مدیر مؤسسه امام موسی صدر و آقای حمید قزوینی و سرکار خانم طیبیه ولی‌بنگادی پژوهشگران مؤسسه امام موسی صدر انجام شده است.



در تدوین متن مصاحبه برای حفظ توالی روایت، در چند جا در روند مصاحبه تغییر صورت گرفته است. اولین مورد جایی است که دکتر حبیبی درباره آخرین دیدارش با دکت علی شریعتی می‌گوید چون این مسئله در دو بخش جداگانه مطرح شده بود. در تنظیم نهایی، این دو بخش کنار هم آمده است. بار دوم، پس از طرح مسئله حبیبیه‌ای‌رشد در تبعید بود که مرحوم دکتر حبیبی ناگهان روند بحث را تغییر داد و خاطراتی را دربار اولین هیئتی که قرار بود پس از انقلاب راهی لیبی شود، بیان کرد. این بخش نیز به سبب ضرورت حفظ توالی گفت‌وگو با میان تیتز «پس از ربودن» به بخش پایانی منتقل شد. بار دیگر، هنگامی که سؤالاتی درباره اوضاع و فضای سیاسی پیش از ربودن امام صدر از ایشان پرسیده شد و پس از آن، سؤالاتی دیگر درباره سال‌های پیش از آن طرح شد که این بخش‌هایتیز برای حفظ توالی جابه‌جا شدند. در نهایت نیز روایت دکتر حبیبی از تهیه پیش‌نویس قانون اساسی در بخش پایانی مصاحبه با ایشان آورده شده است.

علاوه بر این، اشارات دکتر حبیبی در مصاحبه اول و اهمیت روشن ساختن برخی ابعاد دیگر در خاطرات ایشان، مصاحبه با همسر ایشان را ضروری ساخت. پس از درخواست واحد تاریخ شفاهی مؤسسه امام موسی صدر، حدود دو سال پس از مصاحبه با دکتر حبیبی در تاریخ نهم دی ۱۳۹۲ مصاحبه با سسرکار خانم شفیقه رهیبد در محل بنیاد امیرکبیر امکان‌پذیر شد. البته به دلیل تنوع و گستره فعالیت‌های سرکار خانم رهیبد، مصاحبه با ایشان از محورهای مصاحبه اول با دکتر حبیبی فراتر رفت و نکات خواندنی دیگری را نیز بر اثر افزود. در این مصاحبه نیز با توجه به پراکندگی بحث‌های مطرح شده، برخی بخش‌های مصاحبه که موضوع مشترک داشتند با حفظ کلیات کنار هم قرار گرفتند تا پیوستگی و رشته اصلی کلام از دست نرود.

در بخش سوم دو پیوست به کتاب افزوده شد. نخستین پیوست با عنوان «حسب‌حال یک دانشجوی کهنسال» و متن سخنرانی دکتر حبیبی در سال ۱۳۵۷ و در جریان اعطای دکترای افتخاری دانشگاه تهران است که مروری فشرده و جامع به سوابق علمی و پژوهشی ایشان است. پیوست دوم روایت دکتر حبیبی از هجرت امام خمینی (ره) از عراق به فرانسه است. طی مصاحبه یک بار این داستان از زبان ایشان به‌صورت گذرا روایت شده است. متن پیوست شده، روایت کامل و مشروح این ماجرا از زبان ایشان است که سال‌ها قبل در روزنامه اطلاعات منتشر شده است و برای تکمیل بحث در اینجا آورده می‌شود.

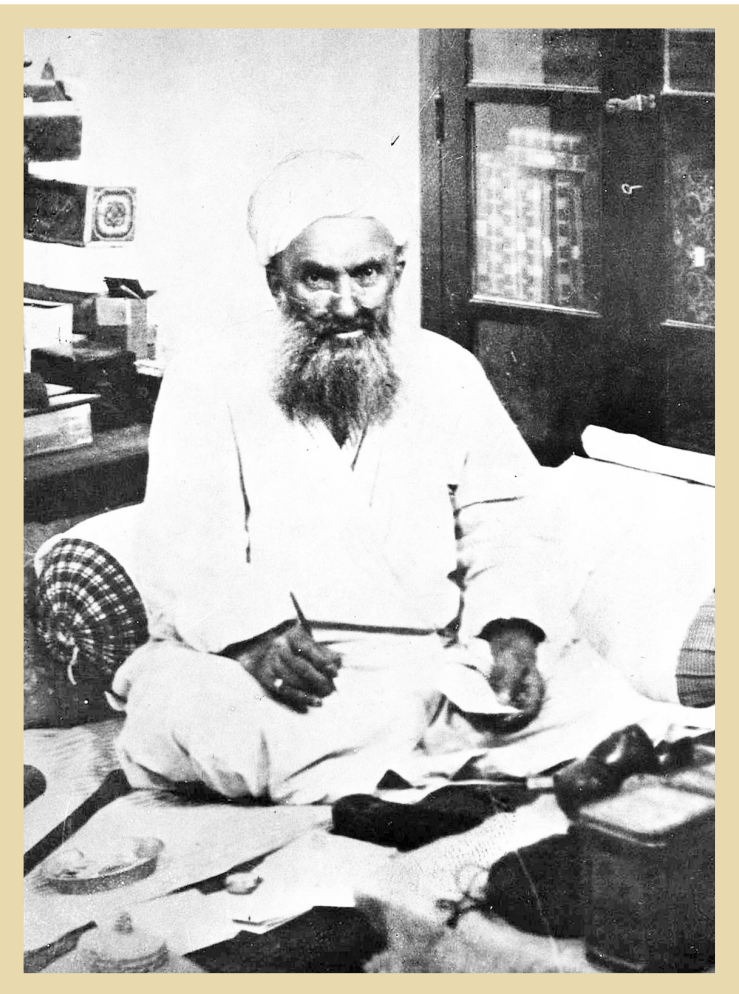
■ **احمدرضا صدری**

بی‌تردید *نسخه* نقش‌آفرینی شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در فرآیند مشروطیت ایران، از فرازهای شاخص این رویداد تاریخی به شمار می‌رود. شفاف‌تر شدن این مقوله – که از فضا پس از یک قرن، هنوز محل تضارب آرای موافقان و مخالفان اوست– منوط بدان است که روایت‌های دست اول مصاحبان و نزدیکان او در این باره، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و از هر گونه پیشداوری و تصمیم قبلی، قبل از ورود به روند تحلیل خودداری شود. آنچه در این مقال مورد نقل و تحلیل قرار گرفته، گوشه‌هایی از خاطرات مرحوم «ضیاءالدین دری»، در پاسخ به پرسش مرحوم «محمد حسن ادیب هروی خراسانی» است که‌از او درباره علت چگونگی موافقت آغاز من و مخالفت واپسین «شیخ شهید سعید» با مشروطیت سؤال کرده بود. مرحوم هروی روایت‌های متن این پاسخ‌نامه را در اثر ارجمند خود تحت عنوان «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» آورده است. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **ورود شیخ به جریان مشروطه خواهی**

آگاهان تاریخ معاصر، به شهادت اسناد دریافته‌اند که شیخ فضل‌الله نوری، سال‌ها قبل از آغاز نهضت مشروطیت، نسبت به قیومیت اقتصادی و سیاسی دول استعماری بر ایران حساس بود که مشارکت فعال در نهضت تنباکو از جمله مهم‌ترین مصادیق آن به شمار می‌رود. با این همه ورود او به نهضت مشروطه خواهی، با قدری تأخیر صورت گرفت که مرحوم ضیاءالدین دری در خاطرات خویش به علل آن اشاره کرده است:

«مرحوم شیخ، در موقع تحصن علمای طهران به زاویه مقدس حضرت عبدالعظیم(ع) شرکت تراز شد به واسطه آن که این تحصن در واقع یک امر و نزاع شخصی بود میان آنها و عین‌الدوله و علاءالدوله حاکم تهران، به جهت چوب خوردن تجار قند به دست حکومت. لکن در مهاجرت علماء به قم که دامنه مخالفت طرفین یک اندازه عمومیت پیدا کرده بود، مشارکت و مهاجرت نمود. سپس به تحریک خود انگلیس‌ها و به دست دوستان و عمال آنها منجر به تحصن جستن اهالی طهران شد به سفار تخانه آنها. تا این وقت سخن از مشروطه در میان نبود و این کلمه را کسی نمی‌دانست! لفظ مشروطه را به مردم طهران اهل سفارت الفا کردند! تفصیل این اجمال آن است که یک روز طرف عصر بنده با سه نفر از معممین، درب سفارت ایستاده بودم درشکه زارژ افسر سفارت، از قلهک وارد شد. همین که درشکه به محارات ما رسید ایستاد، خانم زارژ دافر از درشکه پیاده شد. با نهایت خنده رویی و تمغز به نزد ما آمده گفت: آقایان، شما برای چه اینجا آمده‌اید؟ یک نفر روضه‌خوان – که فعلاً اسمش را فراموش کرده‌ام – در جواب خانم گفت: ما آمده‌ایم اینجا چون یک مجلس عدالت می‌خواهیم.

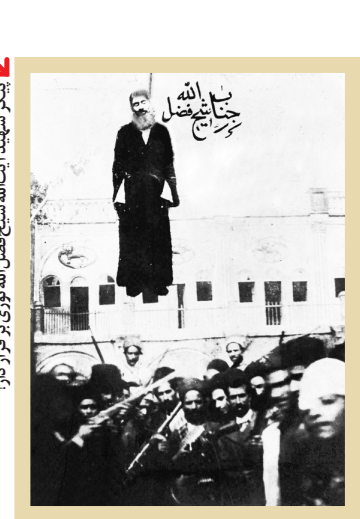


شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در کتابخانه منزل شخصی

زمینه‌ها و پیامدهای «تقابل شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بامشروطه‌خواهان سکولار» در آئینه خاطرات ضیاءالدین دری

این مرد خود را برای کشته شدن آماده کرده است!

گفت: نمی‌دانم مجلس عدالت چیست؟ گفت یک مجلسی که دانشمندان، ریش‌سفیدانمان بنشینند و نگذارند حکام و سلاطین به ما ظلم کنند. گفت پس شما یقین مشروطه می‌خواهید؟ این اولین دفعه بود که ما لفظ مشروطه را از دهان این خانم انگلیسی شنیدیم! شیخ مخاطب گفت: بلی ما مشروطه می‌خواهیم! آن خانم لبش را گزید و گفت: نه، شما مشروطه نگوئید، ما که مشروطه شدیم کشیش‌هایمان را کشتیم، سلاطین‌مان را کشتیم تا مشروطه شدید، شما نگوئید خوب نیست. آخوند مخاطب گفت: ما هم می‌کشیم هر کس که مخالفت کند و اگر چه امام زمانمان باشد! خانم خنده طولانی نموده گفت: شما هم می‌کشید بسیار خوب، بسیار خوب! خنده‌کنان و رقص‌کنان رفت در ته باغ! من از سخن آخوند سفیه‌احمق آشفته و پریشان شده و گفتم: ای سفیه‌احمق این چه حرف کفر آمیزی بود که گفتی؟ آنچه را که این دشمن دین و ملت به تو القا کرد یا موافق با شریعت



پنجر شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در قرا نداد

■ **ضیاءالدین دری: مرحوم شیخ(علی‌الله مقامه) به کشته شدن یقین داشت، با وجود این، تا همان روزی که او را بردند به نظمیه، درسش را ترک نکرده بود!**
این باعث تعجب آخوندهای مشروطه‌چی شده بود.

یک نفر از آنها به من گفت: شنیدیم شیخ درس می‌گوید. گفتیم: تعجب ندارد! این مرد خودش را برای کشته شدن مهیا و آماده کرده است و مانند اصحاب حضرت سیدالشهدا(ع) منتظر است که چه وقت نوبت به میدان رفتنش می‌رسد

اسلام است یا مخالف. اگر موافق است که امام زمان مخالفت نمی‌کند و اگر مخالف با شریعت اسلام است، تو چگونه طلب می‌کنی چیزی را که ضد سلام است؟ بعد طولی نکشید که شنیدم یکی فریاد می‌کرد: ما مشربه می‌خواهیم! یکی فریاد می‌کرد ما مشرطه می‌خواهیم! آخوند علیه‌ما علیه فریاد می‌کرد، بگوئید آنچه را که خانم گفت: مشروطه می‌خواهیم!»

■ **اولیای اعتراضات شیخ به مشروطه نواستقرا**

به شهادت بسیاری از تاریخ‌نگاران و تحلیلگران مشروطیت ایران، شیخ فضل‌الله نوری در زمره آغازین چهره‌هایی بود که ماهیت سکولاریستی این پدیده نوظهور را شناخت و در برابر آن قامت برافراشت. بخشی دیگر از خاطرات راوی، به این دوره از تعامل شیخ با مشروطیت بازمی‌گردد:

«پس از مراجعت آقایان علما و برقراری مشروطه و رفتن علما به مجلس، انگلیسی‌ها که در واقع مقصودشان از تعلیم دادن لفظ مشروطه، آن بود که ریشه روحانیون از بنیاد کنده شود و تلاقی مسئله تنباکو را بکنند، یک وقت ملتفت شدند که خلاف مقصودشان عمل شده، زیرا که عموم علما در این مسئله شرکت کرده‌اند. در صدد برآمدند که میان آنها، به دست عمالشان نفاق بیندازند لذا بعضی از روزنامه‌های بنای هرزه‌رانی را گذاشته و نسبت به دین اسلام توهین نمودند! و همچنین عمال داخلی مجلس هم حرف‌های کفرآمیز می‌گفتند! جمعی از مسلمان‌ها رجوع به علما نمودند که این چه بساطی است که ای بی‌دینان برپا کرده‌اند! ما گفتیم مشروطه می‌خواهیم، ما حاضر نیستیم نسبت به دین و مذهب ما علناً اهانت کنند.

فقط از میان علما کسی که گوش به سخن آنان داد، مرحوم شیخ بود. محض همین مسئله، یک لایحه نوشت که همیش اوقات، جمعی از علمای تراز اول باید ناظر در مجلس شورای ملی باشند تا احکام خلافی از آنجا صادر نگردد و دین اسلام اسباب ملعبه بی‌دینان نشود. این لایحه را به طبع رسانید و فرمود: اگر این لایحه جزو قانون اساسی نشود، من دیگر در مجلس حاضر نخواهم شد.

عصر همان روز رفته بهارستان، دیدم آن اوراق را پاره می‌کردند و لگدمال می‌نمودند! یا آنکه آتش می‌زدند و مرده می‌ساز می‌گفتند. به یکی از آن حلال‌زاده‌ها گفتم: در این لایحه، اسم خدا و رسول و امام عصر نوشته شده است، چرا لگدمال می‌کنید؟ چرا آتش می‌زنید؟ بنای مزخرف‌گویی را گذاشت که سخنانش در مراتب از فحش بدتر بود! بعدها فهمیدم که این حرکات زشت بیشتر از طرف آخوندهای داخلی بوده، چون می‌دانستند که اگر مرحوم شیخ داخل در مجلس باشد، دیگر حنای آنها رنگی ندارد، بلکه بیسوادی آنها کاملاً واضح خواهد شد. از این جهت آتش فتنه را آنها بیشتر دامن می‌زدند! بالاخره دشمنان دین و دوستان نادان کاری کردند که آن شخص محترم، عالم درجه اول و مطرود و مغفور نزد اعالی‌وادانی نمودند و مقصود

انگلیسی‌ها به دست همین احمق‌ها عملی شد و آتش مخالفت شعله‌ور گردید!»

■ **روایتی از شیخ درباره موافقت ابتدایی و مخالفت بعدی**

بی‌شک مرحوم ضیاءالدین دری از جمله چهره‌هایی است که از فرآیند مخالفت شهید شیخ فضل‌الله نوری با مشروطیت، از وی خاطرات و منقولاتی روشن به تاریخ‌نگاران سپرده است. از جمله این موارد، پرسشی است که خود وی در دوران تحصن شیخ در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) از وی داشته و از او پاسخی صریح دریافت نموده است. دری بعدها شرح این پرسش و پاسخ را اینگونه به قلم آورد: «من تا آن وقت با آن مرحوم آشنایی نداشتم. زمانی که مهاجرت کردند به زاویه مقدسه، یک روز رفته وقت ملاقات خلوت از ایشان گرفتم. پس از ملاقات عرض کردم می‌خواهم: علت موافقت اولیه حضر تعالی را با مشروطه و جهت این مخالفت ثانویه را بدانم؟ اگر مشروطه حرام است پس چرا ابتدا همراهی و مساعدت فرمودید؟ و اگر حلال و جایز است پس چرا مخالفت می‌فرمایید؟ دیدم این مرد محترم اشک در چشم‌هایش حلقه زد، گفت: من والله



آگاهان تاریخ معاصر، به شهادت اسناد دریافته‌اند که شیخ فضل‌الله نوری، سال‌ها قبل از آغاز نهضت مشروطیت، نسبت به قیومیت اقتصادی و سیاسی دول استعماری بر ایران حساس بود که مشارکت فعال در نهضت تنباکواز جمله مهم‌ترین مصادیق آن به شمار می‌رود

۹ | روزنامه جوان | شماره ۵۱۵۲

به طریق اجمال. ثانیاً مراتب تقوا و خداشناسی او؛ من او را یک نفر مسلمان خوش عقیده و منقی بافتم که به تمام جهات مسلمان بود و خوش طینت و با عموم مهربان و دستگیر فقرا و ضغفا بود. مگر دیدم هر گاه فقیری اظهار فقر می‌کرد و می‌خواست قسم بخورد می‌فرمود: قسم لازم نیست، من هر کس که اظهار کرد، او را مستحق می‌دانم.»

■ **شیخ در آستانه روز واقعه!**

شاید بتوان رفتارهای هر کس در واپسین روزهای حیات را، با فرض علم او به کشته شدن، آینه‌هایی از آرمان و اعتقادات او دانست، او در این صورت، همانگونه خواهد مسرد که زندگی کرده یا می‌خواسته زندگی کند. تذکره‌نویسان زندگی شیخ چلمگی برآند که او در آخرین فصل از حیات، جمله پیشنهادات عافیت جویانه را رد کرد و امر و تقدیر خویش را به حضرت حق سپرد. از جمله مصادیق روشن این آزادگی، رد قاطع پیشنهاداتی بود که او را به پناهندگی به سفارت روسیه یا حداقل برافراشتن پرچم این دولت بر فرار منسزل خویش، تشویق می‌نمود. راوی زندگی، روایتی شنیدنی دارد. ضیاءالدین دری

دراین باره می‌نویسد: «یک روز پس از ورود مجاهدین مشروطه به طهران، شخصی گفت: امام جمعه حاج میرزا ابوالقاسم رفته است و به سفارت روس متحن شده! دیدم آن مرد محترم رنگش مانند گچ سفید شد. فرمود:ای وای دیگر برای اسلام چه باقی مانده! که اجانب بگویند: علمای اسلام که سنگ دیانت به سینه می‌زنند و از خودگذشگی نشان می‌دهند، پای جان که در کار می‌آید می‌روند به کفر پناهنده می‌شوند! بعد فرمود از طرف سفارت عثمانی برای من پیام آوردند که ما می‌خواهیم بیریق بیآوریم بالای درب منزل شما بزینم، میباید به شما اذیت برسانند. من قبول نکردم، حالا امام جمعه به سفارت روس پناهنده می‌شود! یکی از حضار گفت: حضرت آقا دولت عثمانی که مسلمان است، چرا قبول نکردید؟ فرمود: از علی چه بدی دیدم که به عمر پناه ببرم؟ بر فرض مرا نکشتند و بماتم، در دنیا دو سه خروار گندم هم خوردم، آخرچه؟ پس وقتی انسان (قرار است) بمیرد، به شرافتمندی بمیرد.

باز یک روز دیگر، شیخی بود مازندرانی که گویا دو ضربه می‌زد! – یعنی از دو طرف پول می‌گرفت! – گفت: در انجمن، مشروطه‌طلب‌ها گفتند: می‌خواهیم شیخ را در میدان توپخانه به دار بزنیم. فرمودند: مرا به دار بزنند؟ گفت: آری!



شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در کنار سیدعلیه‌محمدعلی‌بابا و جمعی از روحانیون تهران

فرمود، من گمان نمی‌کنم همچو سعادتی داشته باشم، اگر مرا به دار بزنند زهی سعادت من که در راه حمایت کردن از دین اسلام شهید بشوم!

حاصل اینکه مرحوم شیخ(اعلی‌الله مقامه) به کشته شدن یقین داشت، با وجود این، تا همان روزی که او را بردند به نظمیه، درسش را ترک نکرده بود! این باعث تعجب آخوندهای مشروطه‌چی شده بود. یک نفر از آنها به من گفت: شنیدم شیخ درس می‌گوید. گفت: تعجب ندارد! این مرد خودش را برای کشته شدن مهیا و آماده کرده است و مانند اصحاب حضرت سیدالشهدا(ع) منتظر است که چه وقت نوبت به میدان رفتنش می‌رسد. پس از اینکه او را مصلوب نمودند پای دارش کف زند و رقصیدند، گمان کردند دیگر کسی اسم از دین و مذهب نخواهد برد! ایراد آنرا لطفاً نورالله بافواهیم، والسلمهتیم نوره و لو کره الکافرون. فسرday آن روز یک نفر شخص کلاهی آمد به منزل من و گفت: امروز یک چیز مایه تعجبی دیدم که از کشته شدن شیخ به مراتب ناگوار تر آمد! گفتم چه دیدی؟ گفت یک نفر از آخوندهایی که خود را مسلمان پاک و پاکیزه می‌دانن، به من رسیده دست آورد که مصافحه کند. در ضمن مصافحه گفت: تبریک عرض می‌کنم! گفتم برای چه؟ گفت: مگر واقعه دیشب را ندیدی و نشنیدی؟ مدتی از این مطلب گذشت و بیرم ارمنی در نواحی همدان، در یکی از جنگ‌ها کشته شد. همان شخص کلاهی آمد پیش من و گفت: به همان آخوند ملعون رسیدم و گفتم تبریک عرض می‌کنم ! دیدم اشک دور چشم‌های نجسش حلقه زد! گفت: این حرف را نگو بیرم، اول مجاهد در راه اسلام بود! حال حکومت این شخص را با خوانندگان عزیز و می‌گذارم! بالجمله از این وقعه مختصر می‌توانید بی‌بیرد به روحیه قائلین شیخ شهید که چه کسانی بودند؟ و چه عقیده داشتند؟! فاعتبروا یا اولی‌الابصار»

است که بمیرم و ندانم! این بود مقام علمی شیخ